

جیلیان مکای

ترجمه زکیه رحیمی

جین پو آترا، نقاش سرخپوست

# احیاگر سنت‌های بومی



تابستان سال ۱۹۵۸، دختر رنجور و مریض پنج‌ساله‌ای در پیاده‌روی خیابانی در ادمونتون<sup>۱</sup> در انتظار سرپرستی، نشسته است. - با کیفی قهوه‌ای و کهنه که تمام دارایی دختر محسوب می‌شود. درون کیف لباس کثیفی با کاغذی که روی آن اسم دختر، جین پواترا<sup>۲</sup> نوشته شده است. او تمام مدت زندگی کوتاه خود را همواره از محل تولدش در «فورت چیپویان»<sup>۳</sup> به طرف شمال، جایی که مادر او به‌عنوان آشپز کار می‌کرد، در حرکت بوده است. اما بعدها این مسیر را به‌همراه مددکار اجتماعی برای پیدا کردن مادرخوانده طی می‌کند، چرا که مادر او ۹ ماه قبل در بیمارستانی در ادمونتون درگذشته است. تا مدت‌ها جین اسم مادرش را نمی‌دانست.

روزی مددکار اجتماعی که قرار بود جین را با خود ببرد، نیامد، سرنوشت، جین را سر راه مارگوثرتی رانک<sup>۴</sup> بیوه شصت و پنج‌ساله‌ای قرار داد که در آن روز به دیدن دخترش آمده بود. خانم رانک متوجه دختر بچه می‌شود که در خیابان بالا و پایین می‌رود و او را به همراه خود به خانه می‌برد. آن‌ها دست در دست هم تپه را در امتداد رودخانه «ساکساکاچوان»<sup>۵</sup> در درّه طی می‌کنند تا به خیابان نود و پنجم جایی که جین بیست سال آینده زندگی خود را در آن‌جا سپری می‌کند، برسند. سه هفته بعد مددکار اجتماعی بدون بررسی‌های لازم و در نظر گرفتن شرایط این دختر بومی که آیا خویشاوندی دارد یا نه، موافقت خود را برای پذیرش جین به‌عنوان دخترخوانده خانم رانک اعلام کرد. جین می‌گوید: «خانم رانک واقعاً یک زن مقدس بود.» او از سوئ تغذیه و از عوارض ناشی از آن رنج می‌برد. و فقط قادر است با لهجه کری<sup>۶</sup> (زبان محلی سرخپوستان) صحبت کند و به‌هنگام صحبت دایم خود را تکان می‌دهد. بنابراین راهبان محلی حدس می‌زدند که او طفلی عقب‌مانده است و از رفتن او به مدرسه جلوگیری می‌کنند. خانم رانک بدون در نظر گرفتن این نکات، به‌طوری که پواترا به‌خاطر می‌آورد، به مدت دو سال به درمان پزشکی

مداوم و گفتاردرمانی او پرداخت. او جین کوچک را دو مرتبه در روز و یکشنبه‌ها سه‌بار به کلیسا می‌برد.

پواترا می‌گوید: «او همه این کارها را از روی عشق و علاقه انجام می‌داد.» خانم رانک برخوردار مردم را با بومیان می‌بیند و هنگام عبور از محله‌هایی که مردم محروم بومی را مست در آن‌جا می‌دید، به جین گوشزد می‌کند که نباید از این‌جاها سر در بیاورد. جین پواترا قیم خود را به‌عنوان انسانی متدین و آلمانی‌الصل تحسین می‌کرد - که روزانه با عده زیادی از برادران و خواهران خونی خود به زبان آلمانی از پشت تلفن صحبت می‌کند. بعدها بومیان به من می‌گفتند که من به‌وسیله انسانی مذهبی بزرگ شده‌ام. این نوعی معجزه در زندگی پواترا بود که توانست در زمان و مکان مناسبی قرار بگیرد، چه خواهر ناتنی او بعد از مدت‌ها ابتلا به بیماری سل از بین می‌رود و این امکان وجود داشت که جین نیز مانند سایر کودکان بومی به همان سرنوشت دچار شود.

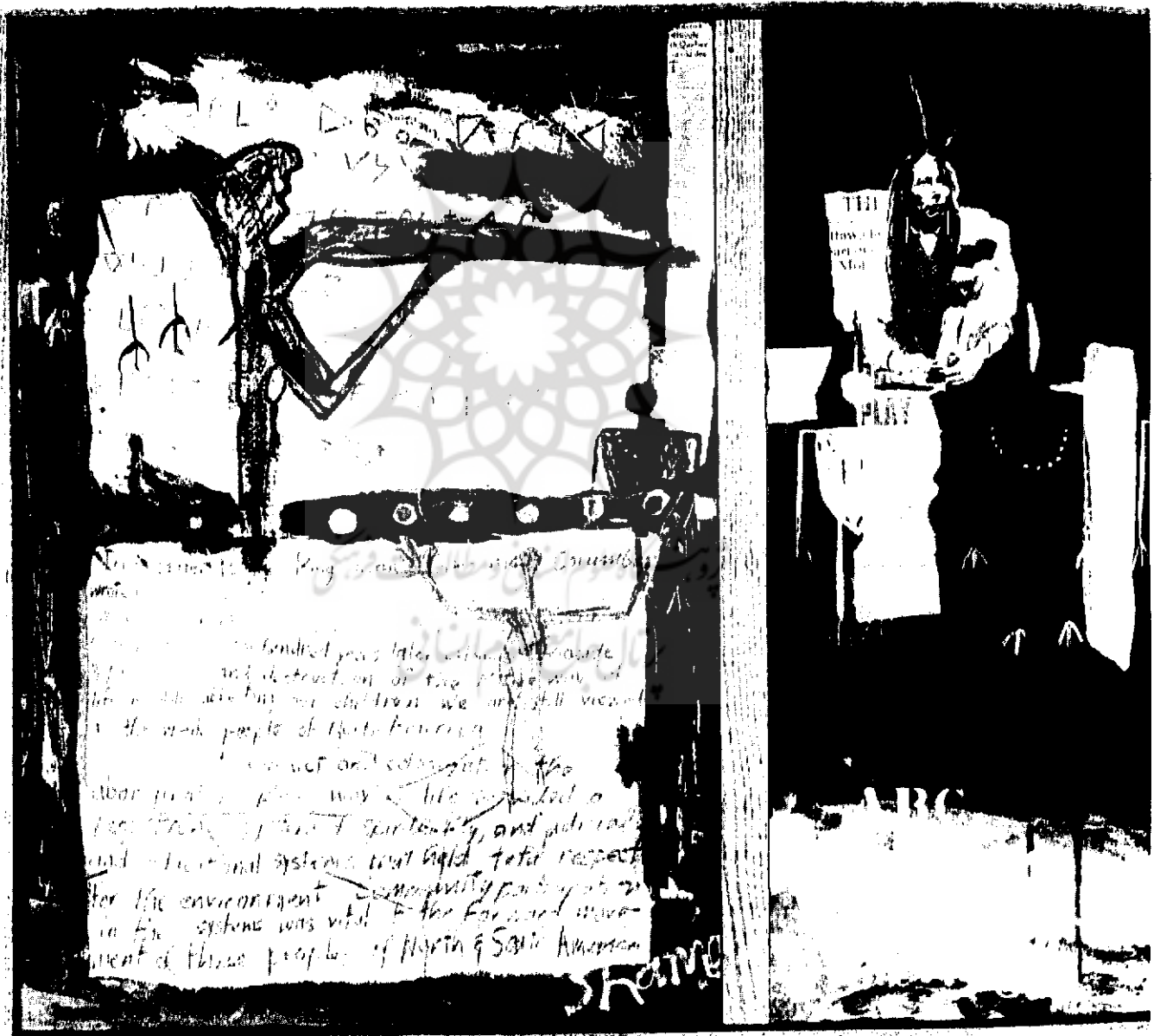
امروزه در دنیای هنر هیچ گروهی بیش از «هنرمندان نسل اول بومی» برای دریافتن ریشه‌های فرهنگی قومی خود تلاش نکرده‌اند؛ هنرمندانی بومی که پانصد سال تحت فشارهای سیاسی و فرهنگی در جوامع مختلف غرب، اصل خود را به دست فراموشی سپرده‌اند. اگر این بیان در هنر به‌راستی به مردم بومی در بازیافتن خود کمک کند، به‌نظر می‌رسد که این روزها به آنان تعلق دارد.

آثار هنرمندان مختلفی چون ربه‌کا پلمور<sup>۷</sup>، کارل بیم<sup>۸</sup>، باب بویر<sup>۹</sup>، دومینگو سیزیزو<sup>۱۰</sup>، فی‌هوی شیبیلد<sup>۱۱</sup>، رابرت هول<sup>۱۲</sup>، ادوارد پواترا<sup>۱۳</sup>، جین آش پواترا<sup>۱۴</sup>، آثارشان از چنان قدرت معنوی برخوردار است که به‌ندرت در سالن‌های آکادمی‌های هنری غرب یافت می‌شود. طرح‌های شخصی، سیاسی و روحانی آن‌ها پیوند عمیقی بین سنت و هنر غرب ایجاد کرده است که فصل جدیدی در تاریخ هنر کشور کانادا می‌گشاید.

قابل توجهی در رفتن به عمق چیزهایی را دارد که با آنها کار می‌کند.»

در اثر سه قسمتی<sup>۱۷</sup> به نام «شامان هرگز نمی‌میرد»<sup>۱۸</sup>، سرخپوست کری (پاوند میکیر)<sup>۱۹</sup> (سازنده حصار حیوانات) را نشان می‌دهد. این اثر در گالری‌های مختلف در کانادا و ایالات متحده آمریکا به نمایش درآمد. مارتینی معتقد است که حتی انتخاب این شخص، به‌خصوص از رؤسای قبیله، خود سمبلی مناسب برای تجمع هنرمندان بومی و غیربومی به دور

آثار اکسپرسیو جین آش‌پواترا، بیش‌تر اوقات هم از نظر فرم و هم محتوا، برای بینندگان ساده و قابل درک نیستند. او نه سال پیش از با مدرک فوق‌لیسانس از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه کلمبیا، در رشته چاپ‌های دستی، فارغ‌التحصیل شد. از آن به بعد به صدای آگاه نسل خود تبدیل شد. لی‌آن‌مارتینی<sup>۱۵</sup> سوزهدار کانادایی، در نمایشگاه مهمی از هنرمندان معاصر بومی کانادا که در سال ۱۹۹۲ در «سوزۀ تمدن کانادا»<sup>۱۱</sup> گشایش یافت، می‌گوید: «جین قدرت



هم بوده است.

پواترا مانند قهرمان محبوب خود ثروال مدریسو<sup>۲۰</sup>، هنر خود را در خدمت آموزش و التیام مردم خود به کار می برد. یک شمن<sup>۲۱</sup> اعتقاد به زندگی و تولد دوباره دارد، تولدی دوباره که آگاهی های مقدس برای اجتماع خود را به همراه دارد. پواترا می نویسد که: «تنها از طریق تجدید معنویت و شناخت فرهنگ خود است که می توان پی به اصل خود بُرد و با به دست آوردن عقل و معرفت می توان با تأثیرات منفی که باعث انهدام ما بوده است به مقابله پرداخت.»

او در این باور تنها نیست، طبق گفته لی آن مارتینی که می گوید «ما به نسلی تعلق داریم که گذشتگان ما، آنان را از تاریخ و فرهنگ خود جدا کرده اند. و این وظیفه تاریخی ما است که با احیاء این شخصیت ها، پلی به گذشته و نسل آینده خود باشیم.» و پواترا همواره در این راه تلاش می کند. او در آثار خود نمی گوید که من کیستم، بلکه می گوید ما کیستیم و همیشه تشخیص هویت او جمعی و قومی است. رؤسای مهم قبایل سرخپوستی کانادا جرونیمو<sup>۲۲</sup>، ساوند میکر، سینینگ بال<sup>۲۳</sup> (گاو نشسته)، طرح های سنگ قبر، پرهای عقاب، چپق، طبل، پارچه ها و سفال های ناواهو<sup>۲۴</sup>، افسانه ها، نقل قول ها، بریده های روزنامه ها و عبارات کُری، موضوعاتی هستند که در بوم های این هنرمند تجلی پیدا می کنند. تجمعی از عناصری که با هم، آواز درد و شوریدگی را در نهایت هماهنگی و پیروزی جان انسان ها سر می دهند.

در میان ارواح بسیاری که در زندگی و آثار پواترا مطرح هستند، هیچ یک قوی تر از وجود زخم پذیر خود او نیست، خودی را که همیشه به مثابه غریقی در این دنیا احساس کرده است. «احساس وحشتناکی است! مردم می پرسند که تو کیستی؟ و تو نمی دانی چه جواب بدهی، تو بیرون از خود به دنیا نگاه می کنی، همه جا سفید می بینی (مردم سفیدپوست)، مردم غیر از تو»

پواترا این خاطرات را با چشمانی اشک آلود به یاد می آورد. و اضافه می کند که «تو همواره با این تشویش زندگی می کنی که اگر از آن ها تبعیت نکنی باید به خیابان ها برگردانده شوی.»

او در مدرسه شاگرد نمونه بود. و در به جا آوردن مراسم مذهبی به زبان لاتینی نیز موفق. ابتدا تحت تأثیر کمک های پزشکی که در طفولیت بر او شده بود، علاقه مند بود که پزشک بشود ولی بالاخره در رشته میکروب شناسی از دانشگاه آلبرتا<sup>۲۵</sup> فارغ التحصیل گردید. او تنها دانشجوی غیرسفید دانشکده بود. در دوران تحصیل همیشه طوری وانمود می کرد که از مهاجران اروپا - آسیایی است، و حتی برای مدتی از اسم جانت<sup>۲۶</sup> برای نفی بیش تر اصل خود استفاده کرد. او یک بار ازدواج کاتولیکی کرد که به جدایی انجامید و حاصل ازدواجش اسم آش<sup>۲۷</sup> بود که برای او باقی ماند. هنگامی که پواترا به عنوان میکروب شناس کار می کرد، در آن جا او با لورایلونی<sup>۲۸</sup> (لورای زانوزرد) آشنا شد. روزی لورا از او پرسید که چرا او نمی خواهد یک بومی باشد. و با توصیه های او پواترا کندوکاری در گذشته خود انجام داد. در سال ۱۹۸۱ وقتی که به رزرویشن<sup>۲۹</sup> (محل برای نگهداری باقیمانده سرخپوستان کانادا و ایالات متحده آمریکا) وارد شد. با کمال تعجب عده زیادی از خویشاوندان مادری خود را در فرودگاه در انتظار خود دید، خویشاوندانی که به بره گمشده ای خوش آمد می گفتند. «من هیچ وقت حیرتی را که از دیدن آن همه مردم شبیه به خودم به من دست داد هرگز فراموش نخواهم کرد. آن ها مثل من راه می رفتند - سر پایین و چشم ها به طرف زمین. مدت های مدیدی می ترسیدم از این که چشمان خود را باز کنم و ببینم که خواب دیده ام و همه آن ها را از من بگیرند» و هنوز هم او نمی داند که پدرش چه کسی بوده است. مادرش که یک کاتولیک تربیت شده بود، والدین خود را با مرض سل از دست داده بود. بعد از تولد جین مادرش شرمسار

از اصل خود، از رزرویشن (محل سرخپوست‌ها) فرار کرده بود.

پوآترا با مدارک مادر خود که نشان می‌داد او یکی بومی است و با کمک مالی دولت (برای بومیان) ابتدا در دانشگاه آلبرتا و در تابستان در دانشگاه بیبل ۳۰ به تحصیل هنر پرداخت. دو سال آخر تحصیل خود را در دانشگاه کلمبیا در نیویورک ادامه داد. نیویورک تأثیر عمیقی در «تولد دوباره» او گذاشت. او در هنگام تحصیل به ندرت می‌خوابید. در استودیوی هنری، بی‌وقفه کار می‌کرد. زبان کزّی را در کنار رشته مردم‌شناسی که دانشگاه کلمبیا به صورت بورس به او داده بود، آموخت و با کوشش فراوان به فراگیری و جذب هنر معاصر پرداخت. هنر هنرمندانی چون کارل آهل ۳۱، رابرت رایشنبرگ ۳۲، مارک روتکو ۳۳، کورت شوپترز ۳۴، سی تومبلی ۳۵.

یک‌بار با یکی از دوستانش، عمق سیاهی یکی از آثار پیکاسو را تحسین می‌کردند. اما پوآترا قول داد که سیاهی‌ای غنی‌تر از سیاهی پیکاسو به وجود آورد. وقتی که به رؤیای خود قبل از ترک آلبرتا فکر می‌کرد، این تجربه چنان بر او سنگینی کرد تا او را از پای انداخت. «از آن موقع یاد گرفتم که الهاماتم را باید جامع عمل بپوشانم و گرنه قدرت خود را از دست می‌دهند.» موزه بروکلین اثری چاهی از پوآترا را در نمایشگاه دائمی خود جای می‌دهد. مسئول موزه روزی به پوآترا می‌گوید که باید خوشحال باشد که اثرش در کنار آثار هنرمندانی چون جیم داین ۳۷، رابرت رایشنبرگ قرار دارد، او با خنده می‌گوید: «من می‌خواستم به او بگویم که آن‌ها باید خوشحال باشند که آثارشان در کنار اثر من قرار گرفته، ولی نگفتم.»

پوآترا به عنوان هنرمند بومی معاصر با توشه‌ای از تکنیک‌های پیشرفته و پیچیده و با درک معاصر به کانادا برمی‌گردد. جانن کلارک ۳۸ مسئول گالری تاندری ۳۹، و یکی از اولین حامیان آثار پوآترا می‌گوید مردم، هنر



بومی را دیگر حرکتی سنتی و قدیمی نمی‌دانند، بلکه به جریان اصلی هنر که با آثار جین عجین شده است، می‌اندیشند.

نام خانوادگی بومی پواترا، چیلکوز<sup>۴۰</sup> است. او اکنون در دانشگاه آبرتا تاریخ هنر بومی تدریس می‌کند، مرتباً در رسانه‌های گروهی حضوری فعال دارد و به‌عنوان سخنگوی قبیله خود به آمریکای شمالی سفر می‌کند و دبیر بنیاد هنرهای بومی کانادا و انجمن ایگل‌کلا (پنجه شاهین) نیز هست.

هنگام کار، معمولاً کاغذی برمی‌دارد، کاغذی که در حاشیه آن تصویری شبیه به مرمر چاپ کرده است. روی آن را به سرعت عکس‌هایی می‌چسباند. در جاهایی از تابلو، نوشتجاتی از روزنامه‌ها، حروف نوشته‌شده به‌اضافه عناصری که از این‌جا و آن‌جا پیدا کرده است، با رنگ‌های روشن و زنده می‌افزاید. در قسمت‌هایی از تابلو فیگورهای «ابتدایی» که امروزه به مشخصه‌ای از آثار پواترا تبدیل شده است، اضافه می‌شود.

نمونه‌ای از بهترین آثار پواترا که جدیداً ارائه داده، پوستری بر علیه گرسنگی است که موضوع مرکزی آن عکسی از دختر بچه‌ای چهارساله بومی در حال غذاخوردن را نشان می‌دهد. هنرمند عکس را از جایی که محیط زندگی دختر را نشان می‌دهد گرفته است. پواترا با تجسم این صحنه می‌گوید که «این دختر امکان داشت من باشم». هدف نشان‌دادن موقعیت زنان و دختران بومی در جوامع غرب: الکلیسم، بزهکاری و تن‌فروشی که از شرایط غالب جوانان بومی در غرب است. «سو در خیابان راه می‌روی و در آن زشتی و خشونت می‌بینی ولی چه کاری از دستت برمی‌آید؟ تو نمی‌توانی «بت‌من»<sup>۴۱</sup> (نجات‌دهنده در فیلم‌های هالیوود) و یا پارتیزان مذهبی، سیاسی باشی، فقط می‌توانی هنر خود را به خدمت‌گیری و هنر در این هنگام به تیر و کمان تبدیل می‌شود.

پواترا خود را جنگجویی تصور می‌کند که همواره

در تلاش آزادکردن خود از یک سبک مشخص و پا از انتظارات مردم است. در مجموعه نقاشی‌های خود که در اواسط سال‌های هشتاد به‌نام «سرزمین‌های موعود» به‌وجود آورد، با سبکی فوویستی، شور و حال خود را که نتیجه احساسش از تولد اولین پسرش است منعکس می‌کند. بعد از مرگ خانم رانک در سال ۱۹۸۶ مجموعه‌ای دیگر به‌نام «تدفین» به‌وجود می‌آورد، آثاری با توانیته‌ای غم‌انگیز اما زیبا که شباهت به نقاشی‌های شرق دارد.

اما دو سال بعد، آثار او تاریک‌تر و سیاسی‌تر می‌شود و تا سال‌های تشکیل «توفان» اصلی آثار او به سال ۱۹۹۲ در سفراتی که گالری هنری «توفان خلیج» به مناسبت پانصدمین سالگرد پیاده‌شدن کلمبوس در آمریکا به او می‌دهد، پواترا اثری با ارزش و ماندنی به‌وجود می‌آورد. یا در اثری دیگر به‌نام «گلوله‌های مقدس» که در سال ۱۹۹۱ به‌وجود آورد، اثری پنج‌قسمتی، که در قسمت اول آن شیطان را تحت پوشش کلیسای کاتولیک نشان می‌دهد که چه بر سر بومیان آمریکای شمالی آورده است. در قسمت دیگر اثر، مادیت دنیای غرب، سیستم مدارس منطقه‌ای، الکلیسم، و در قسمت آخر، تصویری از عمه پواترا ترسیم شده است که خود یکی از قربانیان مصائب ذکرشده است که در سال ۱۹۹۲ در بیمارستانی در ادمونتون درگذشت. در دومین بخش از تابلویی به‌نام «سر به طریقه شمن‌ها» که به سال ۱۹۹۲ خلق می‌کند، بوم سیاهی با صلیب کوچک طلایی، به‌یاد رییس قبیله‌ای یا شهیدی به‌وجود می‌آورد. در قسمت دیگر اثر نوشته‌ای به زبان چینی و کزی، که می‌گوید «برای خداوندی که لطفش شامل همه جهان است، هر کسی که او را باور داشته باشد نخواهد مُرد، بلکه زندگی ابدی خواهد یافت».

در اثر سه‌قسمتی به‌نام، رقص، رقص، رقص، چرخیدن، چرخیدن، چرخیدن، روی بال‌های عقاب،



## رتال جامع علوم انسانی

نشانه‌ای از غرور ملی هنرمند است. پواترا می‌گوید «همیشه آزادی غایب بوده است، من می‌خواهم آن چیزی را که پیشینیان من احساس می‌کردند، احساس کنم.»

در دوره جدید آثار پواترا، حروف الفبا به عنوان سمبل‌هایی انتخاب شده‌اند، که در اثری به نام «ف» مخفف کلمه فامیل، پواترا با به‌کارگیری عناصری مثل تخته‌سیاه به عنوان سمبل تنفر از مدارس سفیدپوستان

متعلق به سال ۱۹۹۴ عکسی از رییس قبیله سیپوز ۲۲ (گاوانر کوتاه) در پس‌زمینه سیاه در قسمت میانی پرچم قرمز بالای صفحه که سمبلی از پوشش رییس قبیله است دیده می‌شود. در پایین تابلو، تصویری از رقص اشباح دیده می‌شود که رییس قبیله در عمومی کردن آن می‌کوشید.

در مجموعه اخیر، پواترا با ترتیب خاصی از عناصر بومی مثل روانداز، ظروف، پتو و سهر استفاده می‌کند که

17. Triptych
18. Shamman Never Die
19. Pound Maker
20. Norval Morrisseau
21. Shamman
22. Geronimo
23. Sitting Bull
24. Navaho
25. Alberta
26. Janette
27. Ash
28. Lora Yellowknee
29. Reservation
30. Yale
31. Karel Appel
32. Robert Rauschenberg
33. Mark Rothko
34. Kurt Schwitters
35. Cytwombly
36. Sweat Lodge Elching
37. Jim Dine
38. Janet Clack
39. Thunder Bay
40. Tchilekwiylusee
41. Batman
42. Sioux
43. Louis Riel

برای بچه‌های بومی به نمایش درمی‌آید و با استفاده از این سمبل و تبدیل آن به اثر هنری، تخته‌سیاه را در مقابل تصویری از خانواده موفق اروپایی، در پس‌زمینه قرمز، قهوه‌ای با تصویری از لوسی ریبل<sup>۴۳</sup> با مادر و پسرش قرار می‌دهد.

یا در استفاده از کلمه «س» برای اسکول (مدرسه)، تصویر رمانتیک‌تری از دختر بچه‌ای به نام ریبل را در لباس مدرسه (با تور سفید) در مرکز قرار می‌دهد. پواترا می‌گوید، آن‌ها در مدرسه به ما یاد نداده‌اند که ریبل و مادرش را کسانادایی‌ها کشتند. مثل کاری که با «پاوند میکر» کردند. این‌ها درس‌های دشواری است که با زیبایی و طنز به پسر بچه‌ها یاد می‌دهند. در مجموعه آثار فوق، غالباً عکس‌های سفیدپوستان در مرکز اثر و بومیان در کنار تابلو قرار دارند.

«تو وقتی در حاشیه قرار می‌گیری، همیشه فرصت پریدن به مرکز را خواهی داشت. ولی اگر در مرکز کار باشی آن موقع خواهند دانست که چگونه تو را به چنگ بیاورند. بنابراین اگر در حاشیه قرار بگیری، حداقل می‌دانی که چطور زنده بمانی».

پی‌نوشت‌ها:

1. Edmonton
2. Jane Poitra
3. Foet Chipewyan
4. Marguerite Runck
5. Saskatchewan
6. Cree
7. Rebecca Belmore
8. Karl Beam
9. Bob Boyer
10. Domingo Cisneros
11. Faye Heayshild
12. Robert Haule
13. Edward Poltras
14. Jean Ash Poltras
15. Lee Ann Mastin
16. Canadian Museum of Civilization